

فصل پانزدهم محبت در مشاوره مسیحی

هدف محبت است

فرامین خدا در محبت به او و همسایه خود خلاصه شده اند. شخصی که محبت خدا در او است، نیاز به مشاوره مسیحی ندارد. محبت روابط میان انسان و خدا، و انسان با انسان دیگر را مستحکم می نماید. و در جایی که محبت بهم نزدیک می کند، ترس از هم دور می کند. آنچه محبت از خود می دهد، شهوت می قاپد. آنچه محبت می سازد، تنفر خراب می کند. ارتباط با محبت شکفته می گردد، ولی خشم آن را پژمرده می سازد. جواب همه مسائل و مشکلاتی که مشاور مسیحی با آن روبرو می شود، نهایتاً محبت است. در نتیجه، هدف محبت می باشد.

در نخستین کتابم به نام "صلاحیت مشاوره مسیحی" Competent to Counsel، نوشتم:

اهداف مشاوره نوتتیک Nouthetic، کدامند؟ در اول تیموتاوس ۱: ۵ پولس چنین می گوید: "هدف از این فرمان، محبت است، محبتی برخاسته از دلی پاک، وجدانی صالح و ایمانی بی‌ریا". کلمه اقتدار و آموزش را نیز می توان به این ترجمه افزود: "هدف آموزش با اقتدار ما محبت است،...". در زبان اصلی یونانی، کلمه (parangelia)، معنی آموزشی را دارد که با اقتدار است. فرض بر آن است که اختیار خدا در کار می باشد. مقصود از موعظه کردن و مشاوره مسیحی پرورش محبت به خدا و به همسایه است که خدا خود فرمان آن را داده. عیسی مسیح تمام شریعت خدا را در محبت خدا خلاصه نمود. هر نظری که مخالف با اقتدار باشد متناقض با کلام خدا است.

محبت مسئله عمده انسان است. انسان گناه کار چگونه می تواند محبت کند؟ پس از سقوط از جلال خدا، گناه آدم منجر به عذاب وجدان، دورویی، و شک و تردید شد. غیر ممکن بود انسان طبیعی دل سالمی را داشته باشد، وجدانش راحت بوده باشد، و ایمانش را راسخ بدارد. همه با طبیعت گناه آلود به دنیا آمده اند که امکان چنین چیزی را غیر ممکن ساخته است. و محبت وابسته به این صفات است. به این دلیل پولس می گوید: "محبتی برخاسته از...". آموزش با اقتدار خدا از طریق کلام، چه بصورت عمومی (جلسات کلیسا) و چه خصوصی (مشاوره مسیحی)، طریقی است که روح القدس محبت را در ایماندار به مسیح ایجاد می کند. قصد نهائی موعظه و مشاوره مسیحی جلال دادن به خدا است. اما زیر آن قوس و قزح زیبا محبت است که جای دارد. معنی ساده محبت در کلام مقدس اجرای فرامین او است. محبت رابطه پر مسئولیتی است با خدا و همسایه خود. محبت رابطه ای است مشروط بر قبول کردن مسئولیت آن، یعنی مسئول نگاه داشتن فرامین خدا. کاری که موعظه و مشاوره مسیحی می کنند، به هنگام برکت یافتن از جانب روح القدس، امکان آن را می دهند که مردم از طریق انجیل خداوند و کلام پاک کننده، دلی پاک را بدست آورند، وجدانشان آرام بگیرد، و حقیقتاً به خدا ایمان آورند. در نتیجه هدف مشاوره مسیحی (Nouthetic Counseling)، در خود کلام مشخص شده است: هدایت انسان به جانب احکام خدا(۱).

آیا لازم است ابتدا خود را محبت نمود؟

وقتی عیسی مسیح گفت فرامین خدا را می توان در دو فرمان خلاصه کرد (محبت به خدا و محبت به همسایه خود^(۲))، منظورش تنها همین بود و نه چیز دیگر. اما مسیحیانی هستند (که نفوذ روانشناسی و روانکاوی را در افکار خود دارند) با این برداشت موافق نیستند، و فرمان سوم را (شامل خطر بسیار) به آن اضافه می کنند: خود را محبت کن^(۳). ادعا دارند که تا زمانی که انسان به درستی خود را محبت نکند، هیچوقت نخواهد توانست محبت به همسایه خود کند. و استدلال دیگری را نام برده و از لایوان ۱۹: ۱۸ نقل قول می کنند که می گوید، "... همسایه خود را مثل خویشتن محبت نما".

به ظاهر چنین استدلالی قابل قبول می نماید. چگونه می توانم شخص دیگری را محبت کنم وقتی نمی دانم چگونه خودم را محبت نمایم؟ ولی ممکن است آنچه برای من خوب می باشد، برای دیگری خوب نباشد. کلام خدا است که محبت به دیگری را ترکیب داده و نه تجربیات شخصی. اگر شخصی مطابق با کلام خدا به شخص دیگری محبت کند، ممکن نیست مرتکب اشتباه بشود. وقتی عیسی مسیح مسیحیان را تشویق به آن گونه محبتی می کند که بخود می کنند، منظورش شدت و علاقمندی، مقدار و کیفیت محبتی است که به همسایه خود می کند و نه محتوای آن.

اما فراتر از این جوانب، همان که عیسی مسیح دو فرمان را نام می برد خود قاطع و کامل است. اگر موضوع درک نشده و و غیر قابل قبول می باشد، تقصیر از خدا نیست. آنچه در متی ۲۲: ۳۴ تا ۴۰ ذکر شده صحبت از محبتی که از خود سرچشمه می گیرد نیست. اصولاً محبت به خود، خلاف تمام آنچه خدا در کلامش می گوید می باشد. کلام خدا می گوید، " دادن از گرفتن فرخنده تر است"^(۴)؛ " هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت"^(۵)؛ " بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و انجام اراده او باشید، آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد"^(۶)، این موضوع ثابتی است در تمام کلام. هیچ جایی در کلام خدا فرمان محبت به خود داده نشده و یا ستوده نشده است.

کلام خدا فرض بر این دارد که مردم خود را بیش از حد محبت می کنند. در واقع همین عقیده اساس آنچه در لایوان ۱۹: ۱۸ گفته شده می باشد. مردم معمولاً خود را محبت می کنند و دیگران را آزار و اذیت می دهند. دوست داشتن و خود را محبت کردن آغاز گناهان بسیاری است. منظور عیسی مسیح این بود که ایمانداران آن محبتی که به خود دارند را به دیگران بکنند. اشکالات دیگران را با محبت ببوشانند، همانگونه که بخود می کنند. بگذارند شخص دیگر اشتباه بکند تا کار آزموده شود، همانگونه که به خود می کنند.

در افسسیان ۵: ۲۸ و ۲۹، پولس به همین شکل می گوید شوهر باید زنش را آنگونه محبت کند که خود را محبت می کند. او نیز فرض بر این داشته که شوهران کماکان خود را محبت می کنند، " زیرا هرگز کسی از بدن خود نفرت ندارد، بلکه به آن خوراک می دهد و از آن نگاهداری می کند، همچنانکه مسیح نیز از کلیسا مراقبت می نماید"^(آیه ۲۹).

برداشتی که از خود داریم (۴)

آنکه خدا و همسایه خود را محبت می کند هیچ مشکلی با برداشت از خود (آنچه در مورد خود فکر می کند) ندارد. او در فروتنی شکر گذار است که روح القدس حقیقت را برایش باز کرده است. امروزه تعدادی از کلیسا ها می گویند که خدا برای انسان است و هر چه ایماندار از خدا بخواهد به او خواهد داد. این برداشتی است خود محور و انسانی و جائی در ملکوت خدا ندارد. خدا صندوق خیرات آسمانی که هر چه با ایمان از او بخواهیم را خواهد داد نیست. شرط، بودن در او است. ایماندار با فروتنی، بر طبق کلام خدا و هدایت روح القدس است که به پیش گاه خدا وارد شده و در آن می ماند، و نه راه دیگری.

مشاور مسیحی چگونه با چنین مسائلی روبرو می شود؟ ابتدا باید آموزش صحیح کتاب مقدس جایگزین آنچه در مغز و دل او بوده بشود. وقتی کلام حقیقت را دریافت کرد، توجه خواهد کرد که فرزند خدا است و به ملکوت خدا باز گشت نموده است. ملکوت خدا را شامل تمام جوانب زندگی خودش خواهد نمود و هر چه برایش پیش می آید را از دیدگاه خدا و بمنظور رشد ملکوت خدا در زندگی خود خواهد شمرد. برای ایماندار، شناخت هویت خود مشکل نیست. او فرزند خدا است و تنها برای او زندگی می کند. اعتبار او زیاد است ولی نه آن اعتباری که به خود می دهد، بلکه اعتباری که در خدا دارد:

فیلیپیان ۴

۱۳: قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می بخشد.

ایماندار برداشت کاملی از خود دارد ولی همه آن تنها در مسیح می باشد:

رومیان ۶

۱۱: به همین سان، شما نیز خود را نسبت به گناه مرده انگارید، اما در مسیح عیسی نسبت به خدا، زنده.

این طرز فکر با بسیاری از عقاید دنیا و از جمله کلیسا ها برخورد می کند. چون خدا را بجای خود در مکان صدر قرار می دهد.

سپس مشاور مسیحی فرزند خدا بودن را به منظور پیش برد مقاصد زندگی خود نمی خواند. هر سودی در دست ایماندار قرار می گیرد از ارزش های جانبی فرزند خدا بودن است.

متی ۶

۳۳: بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و انجام اراده او باشید، آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد.

در حقیقت همه چیز برای خدا آفریده شد و ایماندار و هر چه به او داده شده نیز مال خدا است. هر چه زودتر این حقیقت را پذیرفت بهتر. شخصی چیزی را زیاد دارد و دیگری کم، ولی همه برای خدا است. و از آنجائی که خدا در بهشت است و هر چه از او سرچشمه می گیرد نیز بهشتی است، برکات او فواید و لذات زیادی را همراه دارد. حال ممکن است این فواید و لذات خدا ایماندار را

بیشتر به جانب او بکشاند و آن عیبی ندارد، در صورتی که حقیقت پایمال نگشته و ملکوت خدا فراموش نگشته باشد. عیسی مسیح خود گفت:

متی ۱۰

۳۹: هر که بخواهد جان خود را حفظ کند، آن را از دست خواهد داد و هر که جان خود را به خاطر من از دست بدهد، آن را حفظ خواهد کرد.

کسی که هویت خود را در عقیده یا شخصی جویا شود یقیناً شکست خواهد خورد، چون خدا انسان را آنگونه ساخت که مالکیت خدا را بر تن کند. هویت انسان و خصوصاً ایمانداران به عیسی مسیح تنها در خدا میسر می باشد. تنها در این هویت است که صلح و خوشبختی موجود می باشد.

خط مشی مشاور

در این فصل اهمیت درک آنکه خدا لازم نمی داند ایماندار خود را پسند نماید و یا نظر خوبی نسبت به خود داشته باشد تا بتواند خدا و همسایه خودش را محبت کند را افشا نموده ام. چرا؟ آیا این تنها تضاد عقیدتی است میان خداشناسان و روانشناسان مسیحی؟ خیر. مطرح کردن این موضوع بخاطر:

۱. برداشت صحیح از کلام خدا است، و

۲. اهمیت حیاتی است که درک آن از جانب مشاور مسیحی دارد.

مشاورانی که این مطلب را روانکاو کرده اند، سعی می کنند ایماندار ارزش بیشتری را برای خودش بدست آورد. اما درک نکرده اند که مانند خوش حالی، خود کامی تنها فرآورده ثانوی است. هیچ نیازی برای تغییر دادن ارزش شخصی وجود ندارد و کلام خدا نیز هیچ جا صحبت از آن نمی کند. امکان پذیر نیز نمی باشد. مشاوران مسیحی بجای کوشش در این راه، باید توبه را لازم بدانند(۵).

توبه همیشه سرانجامش تغییر است. آنانی که سعی می کنند نفس را تقویت کرده و به ارزش برای خود بی افزایشند، تصور بر این دارند که می توان آنچه خدا می خواهد را بدون تغییر انجام داد. اما نشانه و مثالی از آن را در کلام ارائه نمی دهند.

بر خلاف این پیش انگاری روانشناسان، کلام خدا عکس آن را می گوید: ایماندار باید از خدا اطاعت کند، صرف نظر از برداشتی که از خود دارد. او نمی تواند خود را خوار شمردن را بهانه برای بی اطاعتی کند. تنها با اطاعت از خدا است که رضایت و خوشنودی را کسب می نماید. وقتی شخصی می گوید "من احساس حقارت و بی کفایتی می کنم"، امکان دارد که حقیقتاً اینطور است. او لازم ندارد که متقاعد شود که اینطور نیست تا بتواند در امور با کفایت مشغول گردد. اگر می خواهد احساس کفایت را در خود بدست آورد باید دست بکار انجام آنچه کلام فرموده بشود(۶).

بجای آنکه قدرت از ارزش شخصی تبدیل به رفتار نیک گردد، انجام کار نیک منشع ارزش و قدرت شخصی می باشد. وقتی عمل نیک رضایت را بجای می آورد، این رضایت تشویقی به ادامه اعمال نیک می گردد. ولی مبدأ این مدار نیک اطاعت است. نه تنها چنین رویه ای مطابق با کلام خدا است، بلکه عقلانی نیز می باشد، چون تنها گفتن آنکه ایماندار باید ارزش خوبی نسبت به خود داشته باشد، بدون ارائه دلیل و راه مشخص آن بیهوده است. اما ایماندار به عیسی مسیح وجدانش راحت است چون مطابق با کلام زندگی کرده و ارزش خود را از طریق آن بدست می آورد.

استنباتی که ایماندار از خود دارد را باید واقع شمرد و به حساب نیز آورد. در مسیح برای همه قدرت اطاعت وجود دارد.

اما در خصوص بچه ای که از جانب والدین خود دائماً مورد سرزنش قرار گرفته؛ صد ها بار به او گفته شده که بی ارزش است، و همیشه مورد تقصیر و انتقاد قرار گرفته، اساس یکی است و تغییر نیز نمی کند. اگر آنچه به او گفته شده را باور کرده، پس همان است که باور دارد - شخص ضعیفی که ارزش خود را از برداشت دیگران بدست می آورد. و این یک راه کمک مشاور برای ایجاد تغییر در او است. تا زمانی که تغییر نکرده، برداشت شخص ضعیفی که نمی داند چه عکس العملی را در مقابل بد رفتاری دیگران کند را دارد. و با وجود آنکه این عکس العمل (یا طغیان) از او سر خواهد زد، بهانه ای برای او نمی باشد و کمکی نیز به او نخواهد کرد. نهایتاً زمانی در دوران زندگی باید با حقیقت رفتار نامطلوبش مواجه شده، طریق رفتاری که خدا در مقابل شرارت نشان داده را آموخته و بکار برد. او نمی تواند زندگی موفقی را با مقصر دانستن دیگران داشته باشد.

بچه را هر چه زودتر بتوان با حقیقت آشنا کرد، برای همه بهتر خواهد بود. به همین خاطر بیشترین دلسوزی و نهایت کمکی که یک مشاور (حال چه معلم مسیحی، خادم کودکان، کشیش، و غیره) می تواند به کودک کند آن است که توجه او را نه بر آنچه دیگران بر او کرده یا می کنند، بلکه بر انتظاری که خدا در برابر با آن از او دارد استوار نماید(۷). از آن بابت است که امید تغییر وجود دارد که مایع رضایت خدا و ترمیم ارزش (فرآورده فرعی) برای خودش خواهد بود.

محبت یعنی چه؟

دنیا پر از نوع محبتی است که از طریق صدا و سیمای جهانی منتشر شده. این گونه فلسفه ها که بیشتر ریشه غربی هالیوود را بخود گرفته اند وارد بسیاری خانه و خانواده ها گردیده است. هالیوود از ابتدا محبت کفر آمیزی را آموزش داده. فلسفه آن این است که محبت خودبخود ایجاد می گردد و چیزی نیست که لازم به انجام کاری داشته باشد، بلکه ناگهان ایجاد می گردد. و وقتی ایجاد می شود شما خود خواهید دانست که ایجاد شده است. احساسات شما برانگیخته می شود و ندای شیرین موسیقی به گوشتان می خورد و نور های رنگارنگ را دیده از خود بی خود می شوید. چنین محبتی ابتدا ممکن است بسیار خوشایند بنظر برسد، اما وقتی آنچه بنظر می رسد دیگر نرسد چه؟ وقتی ندای بگوش رسیده خشن و رنگ ها سفید شده، محبت چگونه خواهد بود؟ وقتی احساسات فروکش کرده، آتش خاموش شده و صدائی بگوش نمی خورد چه؟ ازدواجی که از نوع هالیوود ایجاد شده در چنین شرایطی چه سرنوشتی را خواهد داشت؟ هنگامی که یکی از طرفین ندا و احساس تازه ای نسبت به شخص ثالث پیدا کرد چه؟ وقتی رابطه با منشی دفتر بر قرار شد، یا رویدادی با شوهر همسایه ایجاد شد، آیا آن نشانه لزوم تغییر و تحول است؟ اگر محبت خودبخود ایجاد می گردد، پس وقتی از میان رفت چه باید کرد؟ در فلسفه هالیوود، محبت دریافت کردنی است. یعنی آنچه می توانیم را از دیگری دریافت کنیم و او را وسیله ای برای رضای رضایت خود قرار دهیم(۸). و وقتی از او سیر شدیم، عیبی ندارد، فایده خود را از دست داده و به شخص دیگر روی می آوریم. وقتی گلی شهد خود را از دست داد، باید به گل دیگری پرید، و بعد از آن نیز به گل دیگر. اگر مادری خود را همشکل ستارگان هالیوود کرد، چرا ازدواجش را نیز شبیه به آن ها نکند؟

اقتصاد دنیا نیز از جانب دیگری دستور العمل های خود را به مردم می خوراند. بیشتر تبلیغات دنیا بر فلسفه خوش پرستی و تمتع از لذت های زودگذر بنا شده است. در واقع می توان گفت خوش پرستی (نه بطور واضح بلکه در خفا) فلسفه حاکم بر اکثر دنیا است. حال ببینیم محبت مسیحی چیست. پولس در کلام خدا آن را واضح نشان داده. محبت دادن است؛ دادن خود به دیگری. دریافت کردن نیست؛ به گونه ای که دنیا نشان داده. محبت احساس و خواست نیست، یا چیزی که ایماندار کنترل آن را در دست خود ندارد. کاری است که ایماندار برای شخص دیگر انجام می دهد و کنترل آن کاملاً در دست خودش می باشد. محبت خیالی نیست. محبت گرایشی است که تبدیل به چیز قابل لمس می شود. کلام خدا محبت را اینگونه بیان کرده است:

افسیان ۵

۲۵: ای شوهران، زنان خود را محبت کنید، آن گونه که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود،

یوحنا ۳

۱۶: «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.

غلاطیان ۲

۲۰: با مسیح بر صلیب شده‌ام، و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند؛ و این زندگی که اکنون در جسم می‌کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به‌خاطر من داد.

رومیان ۱۲

۲۰: برعکس، «اگر دشمنت گرسنه باشد، به او خوراک بده، و اگر تشنه باشد، به او آب بنوشان. اگر چنین کنی، اخگرهای سوزان بر سرش خواهی انباشت.»

لوقا ۶

۲۷: «اما ای شما که گوش فرا می‌دهید، به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و به آنان که از شما نفرت دارند، نیکی کنید.

محبت در ابتدا با احساس شروع نمی‌شود، بلکه با دادن خود (وقت، مال، جان) شروع می‌شود. احساسات موافق در دنباله آن ایجاد می‌گردد.

هالیوود محبت را واژگون کرده و برنامه های تلویزیون و موسیقی همه محبت را به شکل دیگری در آورده اند. امروزه محبت مساوی با احساس شده. مرد جوانی گفت "من نتوانستم جلوی خودم را بگیرم" وقتی به جرم رابطه نامشروع با زنی به دادگاه احضار شده بود. "من نتوانستم جلوی خودم را بگیرم". او "احساس گرا" بود نه محبت گرا. انگیزه او امیالش بود نه محبت. اما محبت حقیقی همیشه در دست کنترل است. خدا آن را فرمان داده. عیسی مسیح فرمان داد "دشمنان خود را محبت نمایید". شما نمی‌توانید در انتظار احساس خوبی برای دشمنان بنشینید. محبت اینگونه عمل نمی‌کند. اما اگر به دشمنان چیزی بدهید بخورد، و یا چیزی بدهید بنوشد، احساسات نیز در دنباله آن نسبت به او تغییر خواهد کرد. وقتی از خود در شخص دیگری سرمایه گذاری می‌کنید،

احساس شما نسبت به نیز او تغییر خواهد کرد. جایی که گنج شما هست، آنجا نیز دل شما خواهد بود.

متی ۶

۲۱: زیرا هر جا گنج توست، دل تو نیز آنجا خواهد بود.

احساس را باید بر پایه سفت و سخت بنا کرد. احساسی که از انجام کاری برای دیگری به وجود می آید حقیقی و ماندنی است. اما محبتی که بر پایه احساس استوار باشد دمدمی و بی ثبات است. وقتی محبت از زندگی زناشویی رفته تقصیر با شوهر است. شوهر مسئول محبت در خانه مسیحی است، نه زن (البته زن نیز باید محبت داشته باشد). کلام خدا در این خصوص می فرماید:

اول یوحنا ۴

۱۹: ما محبت می‌کنیم زیرا او نخست ما را محبت کرد.

ما محبت می‌کنیم (منظور از ما کلیسا است) چون او (عیسی مسیح) اول ما را محبت کرد (محبت حقیقی را بما شناساند). اینگونه محبت تنها از خدا ظاهر شد. به خاطر آن نبود که کلیسا زیبا و دل پسند بود، بلکه زمانی که ما دشمنان او بودیم او ما را محبت کرده جانش را برای ما داد. اگر آتش محبت در زندگی زناشویی خاموش شده، مشاور باید شوهر را نسبت به مسئولیتی که دارد هشدار دهد. او باید همچون عیسی بنیان گذار محبت بگردد. او نباید حرفی چون: "من نمی توانم زنی که مرا دوست ندارد محبت کنم" را بپذیرد. عیسی مسیح محبت خودش را در ما زمانی کاشت که ما دشمنان او بودیم. شوهر سر و مسئول خانواده خودش می باشد. اگر محبت از خانواده دور شده، تقصیر با او است. خدا شوهر را مسئول بنیاد آن شمرده. ممکن است احساس او موافق نباشد، با این وجود توانائی انجام کار را دارد. محبت از دادن شروع می شود. شوهر باشد وقت و پول و مصلحت (و اگر لازم بوده باشد جان) خود را به زنش بدهد. چنین کاری نیاز به آموزش دارد و با طرح برنامه محبت به زنش آغاز می شود. باید با کمک مشاور برنامه محبت به مدت یک هفته را برای خود طرح نماید. البته امکان دارد زن او محبت متقابل را نشان ندهد، ولی محبت خدا از طریق روح القدس نفوذ خود را خواهد کرد. خدا به زن فرمان نداده که شوهرش را محبت کند، بلکه تسلیم او بشود. برای شوهر ابتدای کار ممکن است مشکل باشد، ولی تنها نیست چون روح القدس به او قدرت انجام خواست خدا را خواهد داد:

فیلیپیان ۴

۱۳: قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد.

معمولاً مشاوران از فصل سیزدهم کتاب اول قرنیتیان برای تشریح محبت استفاده می کنند. در این آیات شرح دقیقی از طریق صحیح محبت نشان داده شده است. مشاوران مسیحی باید با یکایک موارد ذکر شده در این آیات آشنا باشند و طرق مختلف اجرای آن را نیز در نظر بگیرند. او باید بتواند به شوهر (یا زنی) که حسادت می ورزد نشان دهد که محبت نیاز به تغییر دارد. باید بتواند بیاموزد با وجود شکاکی، امتیاز قبول کردن و فرصت دیگری را دادن را به زوج خود بدهد. فرق میان محبت در عهد قدیم و عهد جدید این است که در عیسی مسیح نمونه کاملی از محبت خدا را می بینیم. برای همین خاطر است که یوحنا می گوید فرمان قدیم محبت خدا جدید است.

اول یوحنا ۲

۷: ای عزیزان، حکمی تازه به شما نمی‌نویسم، بلکه حکمی دیرین که از آغاز داشته‌اید. این حکم دیرین، همان پیامی است که شنیدید.

یوحنا ۱۳

۳۴: حکمی تازه به شما می‌دهم، و آن این که یکدیگر را محبت کنید. همان‌گونه که من شما را محبت کردم، شما نیز باید یکدیگر را محبت نمایید.

خدا محبت خود را از طریق عیسی مسیح به ما نشان داد. در نتیجه محبت را می‌توان فرمان داد:

لوقا ۶

۲۷: «اما ای شما که گوش فرا می‌دهید، به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و به آنان که از شما نفرت دارند، نیکی کنید.

افسیان ۵

۲۵: ای شوهران، زنان خود را محبت کنید، آن‌گونه که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود،

و محبت را می‌توان آموخت:

تیتوس ۲

۳: به همین‌سان، زنان سالخورده باید شیوه زندگی محترمانه‌ای داشته باشند. نباید غیبت‌گو یا بنده شراب باشند، بلکه باید آنچه را که نیکوست تعلیم دهند،

۴: تا بتوانند زنان جوانتر را خرد بیاموزند که شوهر دوست و فرزند دوست باشند

محبت طبیعتاً بدست نمی‌آید بلکه باید آن را آموخت (۹). اما از آنجا که محبت میوه روح القدس می‌باشد، مسیحیان می‌توانند اطمینان داشته باشند که روح القدس محبت را به آن‌ها خواهد آموخت. و روح القدس از طریق دعا و اطاعت از کلامش کارش را انجام می‌دهد.

فهرست زیر نویس های فصل یازدهم

- (۱) Competent to Counsel، صفحات ۵۴ و ۵۵. (این کتاب تا بحال به زبان فارسی ترجمه نشده)
- (۲) متی ۲۲: ۳۴ تا ۴۰.
- (۳) این عقیده رواج زیادی دارد. کتاب های بیشماری در این رابطه نوشته شده (و متأسفانه به زبان فارسی نیز ترجمه شده). خطری که این افراد برای خود و دیگران ایجاد کرده اند نهایت ندارد. اضافه کردن به کلام خدا خطر ناک است، خصوصاً موردی حیاتی چون خلاصه احکام خدا.
- (۴) بعضی ایمانداران راجع به شخصیت خود دودل می باشند. برایشان معلوم نیست آنکه بر درون خود می بینند خودشان است یا آنکه بر ظاهر است. فکر می کنند دو شخصیت جدا از هم در وجودشان زندگی می کند. البته نوسان های شیمیایی (جسمانی) ممکن است افکار و عقاید را مختل کنند، ولی خارج از تأثیرات جسمانی چنین عقاید منطقی نیست، و کلام خدا نیز آن را رد می کند: "آب، چهره انسان را منعکس می کند، دل انسان، خود او را" (امثال ۲۷: ۱۹).
- (۵) پذیرفتن عکس آن توبه است. ما ایمانداران پذیرفته شده ایم، و دیگران را نیز تنها در عیسی مسیح می پذیریم (رومیان فصل دوازده تا چهارده).
- (۶) به یاد داشته باشید که ایمانداران در حقیقت احساس حقارت یا بی کفایتی نمی کنند. "احساس" ممکن است به گونه غم، افسردگی، جرم، شرمندگی، و غیره بدست آید، ولی وقتی می گویند احساس حقارت و بی کفایتی می کنند، منظورشان آن است که خود را آنگونه قضاوت کرده اند. صحیح نیست چنین برداشت منفی از خود را دست کم گرفت. مشاوران مسیحی باید جنبه عمومی حرف های ایمانداران را نیز در نظر بگیرند. جملاتی چون "من اطمینان به خود ندارم" معمولاً یعنی "من شخصی هستم که نمی توان به او اطمینان داشت". "من سر درد دارم" معمولاً یعنی "سر درد مرا دارد" (و از طرفی ممکن است بعضی چنین مسائلی را به منظور شخصی بهانه کنند).
- (۷) آیاتی از فصل دوازدهم رومیان و کتاب اول پطرس برای مشاوره در این زمینه کمک خواهند کرد.
- (۸) هالیوود گرایش زیادی به روابط جنسی دارد، ولی فلسفه آن فراتر رفته بر همه گونه روابط انسانی تأثیر می گذارد. زندگی نفسانی پایه و اساسش بر آن است که گرفتن از دادن فرخنده تر است (اعمال ۲۰: ۳۵).
- (۹) محبت خیالی نیست بلکه لمس شدنی و واقعی است. معنی آن را در حالی که عیسی مسیح به شاگردانش خدمت می کرد و پای آن ها را شست مشاهده می کنیم. معنی آن این است که لیوان آب خنکی را به دشمن تشنه بدهیم. چون محبت لمس شدنی و واقعی است، آن را می توان آموخت.